



علی — که نظام‌الملک وی را به عنوان وصی خود معرفی کرده — از نسخه نافذپاشا افتاده ولی در نسخه کوپرولو موجود است. از نظر تحریری نیز برخی ضبط‌های نسخه کوپرولو بر ضبط‌های نسخه نافذپاشا برتری دارد؛ بنابراین، چاپ دیگری از متن را خالی از فایده ندیدیم؛ ضمن اینکه چاپ اثر در مجموعه «خردنامه» آن را از دید پژوهشگران دور نگاه داشته و ضروری می‌نمود که جداگانه منتشر شود.



## وصیت‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی

علی صفری آق قلمه

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق، مشهور به خواجه نظام‌الملک طوسی (ح ۴۱۰-۴۸۵ق) از وزیران مشهور دوره سلجوقی و چندان شهره است که ذکر احوالش در اینجا ضروری نمی‌نماید.

نگارش دو کتاب را به این وزیر سیاست‌پیشه منسوب کرده‌اند که یکی کتاب مشهور سیرالملوک بوده و به چاپ نیز رسیده است (سیرالملوک [سیاست‌نامه]، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش [ج ۴]؛ کتاب دیگر دستورالوزاره نام دارد که گویا اثری از آن باقی نمانده است. غیر از دو کتاب فوق‌الذکر، نوشته کوتاه دیگری از وی بر جای مانده که عبارت از وصیت‌نامه وی است و نسخه‌ای از آن در ضمن مجموعه‌ای از اندرنامه‌ها و دستورهای مملکت‌داری (نسخه ۳۲۸ نافذپاشا، مورخ ۵۰۴؛ فیلم ۵۸۶ دانشگاه تهران) چند دهه پیش از این به دست آمده و بعدها همراه با متن منتشر شده تمامی مجموعه یکجا چاپ شده است (خردنامه، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ش).

نویسنده چندی پیش هنگام بررسی مجموعه ۱۵۸۹ کوپرولو (دارای تاریخ‌های ۷۵۴ و ۷۵۶) به رونویس دیگری از این وصیت‌نامه برخورد کرد (فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه تهران، ج ۱، صص ۴۷۹-۴۸۱ که در آنجا بدان اشاره نشده). پس از مقابله مشخص شد که متن مندرج در این دو نسخه اختلاف‌هایی با یکدیگر دارد. برخی از این اختلاف‌ها جزئی است اما برخی از آنها اساسی می‌نماید. برای نمونه نام فقیه ابوالقاسم عبدالله بن

برای تصحیح این متن، نسخه کوپرولو را اساس قرار داده و اختلاف‌های دو نسخه را در پایان متن آورده‌ایم. افتادگی‌های نسخه کوپرولو را پس از مقابله با نسخه نافذپاشا در داخل کروشه [ ] به متن وارد کرده و در یکی دو مورد که ضبط نسخه کوپرولو دارای غلط مسلم بود، ضبط نسخه نافذپاشا را در متن قرار داده و جزئیات را در بخش «اختلاف نسخه‌ها» یادآور شدیم. برای آسان‌تر شدن ارجاعات، نوشته را به بیست بند مجزا تقسیم کردیم. اشارات ما به مندرجات متن و همین‌طور اختلاف نسخه‌ها با توجه به این شماره‌ها خواهد بود. از نسخه کوپرولو با نشانه «ف» و از نسخه نافذپاشا با نشانه «خ» یاد شده است.

اما اندکی راجع به موضوعات مندرج در متن:

وصیت‌نامه را می‌توان به دو بخش مجزا تقسیم کرد. خواجه در بخش اول به ذکر تعدادی از مطالب عقیدتی و کلامی پرداخته و در واقع، اقرار به ایمان بدانها کرده است. این بخش تا پایان بند سیزدهم ادامه یافته است.

بخش دوم وصیت‌نامه خطاب به فقیه ابوالقاسم عبدالله بن علی — به عنوان مجری وصیت‌نامه — است. در آغاز این بخش، سفارش‌هایی درباره رسیدگی به بازماندگان خواجه از زنان و کودکان شده و پس از آن از فقیه ابوالقاسم خواسته شده تا با توسل به دوستان خواجه، به خدمت پادشاه رسیده و ضمن یادآوری سوابق خدمت وی، از شاه بخواهد که شهر طوس را به شخصی معتمد بسپارد و ضمناً «آن سه چهار دبه کی منشور دارالخلافه بدان ناطق است» به فرزندان خواجه ارزانی کند.

دو بخش مذکور به خوبی می‌نمایاند که این وزیر زیرک دوره سلجوقی حتی در وصیت‌نامه خویش نیز از سیاست‌پیشگی دست‌بردار نبوده و قطعاً با داشتن همین روحیات بود که توانست حدود سی سال در منصب وزارت باقی بماند. در مورد بخش اخیر می‌توان به کتاب‌های تاریخی رجوع کرد اما درباره بخش اول که حاوی تعدادی مطالب اعتقادی است، ذکر یکی دو نکته را خالی از فایده نمی‌بینیم.

یک نکته اینکه مباحث مذکور، شامل تعدادی — کم و بیش در حدود پنجاه مورد — مطالب اعتقادی است که بدون هیچ‌گونه استدلالی مطرح شده و اعتقاد بدانها را از شروط «اهل سنت و جماعت بودن» می‌شمردند. این مباحث با عناوینی عمومی چون «علم توحید»<sup>۱</sup> (در کتاب صلوة مسعودی) و «کلمه توحید» (در ما لابد من تألیف<sup>۲</sup>، مندرج در سفینه تبریز، ص ۷۱، س ۶) خوانده شده است.

نکته دیگر اینکه گویا اشاره به این اعتقادات در دیباچه برخی آثار فارسی — و احياناً عربی — در سده‌های پنجم و ششم هجری مرسوم بوده است؛ چنانکه علاوه بر دو متن اخیرالذکر — یعنی صلوة مسعودی و ما لابد من تألیف — تقریباً عین همین مطالب را در صفحات آغازین تفسیر تاج‌الترجم (ج ۱، صص ۱۱-۲۱) اثر ابوالمظفر شاهفوربن طاهر بن محمد اسفراینی (متوفی ۴۷۱ ق، معاصر و مرتبط با خواجه نظام‌الملک) تحت عنوان «اندر بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت» و همچنین در صفحات

آغازین نصیحة‌الملوک امام محمد غزالی (صص ۵-۱۳) می‌بینیم. نیز همین مطالب را نجم‌الدین ابوحفص عمر بن محمد نسفی (۴۶۱-۵۳۷ ق) در رساله مستقلی با عنوان بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت (در: فرهنگ ایران‌زمین، ج ۴، صص ۱۵۹-۱۷۲) نقل کرده است.

نکته لازم به ذکر دیگر اینکه در رساله مکارم اخلاق رضی‌الدین ابوجعفر محمد نیشابوری (درگذشته ۵۹۸ ق؛ چاپ شده در دو رساله در اخلاق، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش، ص ۴۹) عبارتی بدینگونه دیده می‌شود:

«و نظام‌الملک در وصیت‌نامه خویش نبشته است کی: علیکم بالهمة فانها تستتبع الجدّ و الجدّ لا يتأخر عن الجدّ؛ همت بلند را شعار خود سازید کی همت، منشا جد است و هرکجا جد و جهد سراپرده زد، دولت و اقبال در ظل او اقامت نمودند.»

این عبارت در هیچکدام از نسخه‌های ما موجود نیست و اگر بپذیریم که مقصود از «نظام‌الملک» همان وزیر مشهور است، آنگاه دو احتمال مطرح می‌شود. یکی اینکه متن وصیت‌نامه در هر دو نسخه ناقص است و احتمال دیگر اینکه شاید وصیت‌نامه دیگری از نظام‌الملک موجود بوده که به دست ما نرسیده است.

### وصیت نظام‌الملک

{۱} همی گوید الحسن بن علی با عقلی تمام در حالت جواز اقرار و صحت عقل و درستی اعتقاد کی:  
{۲} گواهی دهم کی خدای تعالی یکیست بی چون و [بی] چگونه. و اندر توحید، همانی کی اجماع اهل سنت و سلف صالح بران بودست. و از نفی و تشبیه و تعطیل بیزارم.

{۳} و محمد مصطفی را — صلی الله علیه و سلم — رسول شناسم الی جمیع الخلائق و خاتم انبیا دانم. و همه شرایع شریعت به وی منسوخ است. و همه

۱. این نام (علم توحید) را در برخی منابع به‌عنوان معادلی برای «علم کلام» ذکر کرده‌اند.

۲. این عنوان در صدر اثر نوشته شده (سفینه تبریز، ص ۷۰) اما در مقدمه چاپ عکسی (ص ۸) با عنوان «کتاب در فقه شافعی» و به احتمالی «کفایة فی الفروع» معرفی شده است که گویا این نام اخیر صحیح است.



{۱۲} و باز به گناهان خویش مقرم و در میان ان غرقه. اگر ایزد تعالی مرا بدان مؤاخذت کند، مستوجب آنم. و اگر به فضل خویش انج بینی و بینه است بیامرزد و از خزانه رحمت، خصمان مرا خشنود گرداند، از فضل وی — جلت قدرته — بدیع نباشد. و اگر گناه بسیار است، عفو بیشتر است. و الکریم اذا قدر عفا. {۱۳} و به شفاعت مصطفی — علیه الصلوة و السلم — امیدوارم. و بین الخوف و الرجاء، عمر فراسر بردم. و از دریاء زندگانی به ساحل رسیدم و هم برین جمله می‌روم. و هرچند جرم بسیار است، رجا به فضل ایزد تعالی بیشتر است. و از ارتکاب مناهی و کبایر و صغایر تاییم و بر گذشتها نادم. و اعتقاد درست کردم کی به سر هیچ گناه باز نشوم.

{۱۴} و برادر خویش را — فقیه ابوالقاسم عبدالله بن علی را — وصی کردم تا اندران کی حطام دنیاست، بر موجب فرایض الله تعالی برود و حق هر مستحق از فرزندان [بواجبی] برساند و اندران راستی نگاه دارد و میل و محابا نکند و روا ندارد کی از بزرگی و خردی حیف رود. و مادر اطفال را به شوی دهد و اطفال را بنزدیک خویش آرد و نصیب ایشان نگاه دارد و در تعلیم و تأدیب ایشان اجتهاد و شفقت نماید و چون خیر وفات ما به وی رسد، شرط عزا به جای آرد و ماندگان را [خاصه عورات را] خرسندی دهد.

{۱۵} و به درگاه آید و دوستان ما را از ترک و تاژیک به‌بیند و به توسل ایشان به [خدمت] مجلس عالی سلطانی برسد و بگوید کی: آن پیر گفتست [که] مرا درین دولت خدمتها [ی] پسندیده است و آثار مشهور است. و اولیا [ی] نعمت را خلاف نکردم و خیانتی روا نداشتم. و از شفقت خدمتگاری هیچ بازنگرفتم و خزانه و رعیت را آبادان داشتم و مخالفان دولت را از پیش برداشتم و جهان به عدل و انصاف و امن بیاراستم و انج کردم در صلاح دولت و [مصلحت] کافه رعیت بعد از وفات من ظاهر شود.

{۱۶} و چون تدبیر جهان بدیگری منوط گردد، تقدیر و قیاس و ظن چنانست کی هیچ کس پس از من این شغل جهان یک زمان بر نصاب راست نتواند راند — و التقدیر لله عز و جل —.

{۱۷} عمری درین خدمت بگذاشتم و عادت این دولت

انبیا را — صلوات الله علیهم اجمعین — حق دانم و به همه معترفم.

{۴} و مؤمن را به گناه، کافر نگویم. و تخلید هیچ کس را از اهل قبله که بایمان از دنیا بیرون رود اندر دوزخ روا نه‌بینم و همی گویم کی ایزد تعالی بندگان خویش را به فضل و رحمت خویش بیامرزد و از دوزخ به بهشت آرد.

{۵} و به فریشتگان — سلام علیهم اجمعین — معترفم و اعتراف بدان واجب دانم.

{۶} [و اندر صحابه — رضوان الله علیهم اجمعین — سخن نیکو گویم. و اندر هیچ کس ازیشان طعنی نکنم و اندر ایشان عیبی شناسم و همگان را دوست دارم.] و دوستی خلفا [ی] راشدین بر ترتیب یکسان دانم و اندر تفضیل ایشان چنانک بر توالی نبشته‌اند بگویم.

{۷} و ازواج مصطفی را — صلی الله علیهما و سلم — ثنا گویم و اعتقاد در باب ایشان نیکو دارم.

{۸} و قرآن کلام خدای شناسم و کلام ازو دانم — ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه —؛ و دیگر انبیا را مقرم.

{۹} و «القدر خیره و شره من الله تعالی» شناسم و همی گویم کی: ایزد تعالی هر که را عقوبت کند، با وی عدل کرده باشد و هر که را بیامرزد، به فضل خویش بیامرزیده باشد.

{۱۰} و خلاف جماعت و عدول از اتفاق ایمه اندر هیچ کاری روا نه‌بینم و تا زنده باشم بدین اعتقادم و چون بمیرم، برین اعتقاد بمیرم. و همی گویم: «اشهد أن لا اله الا الله؛ وحده لا شریک له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله، ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» [التوبة/۳۳].

{۱۱} و اگر والعیاذ بالله در نفس واپسین، زبان را خللی رسد و دران وقت این [کلمت] بر زبان روان نباشد، به خط خویش سجل کردم و ایزد را — وحده لا شریک له — و فریشتگان را — صلوات الله علیهم اجمعین — گواه کردم [که چنین گویم] و اعتقاد برین جملت دارم. و این جملت ودیعت است بنزدیک خدای تعالی؛ و هر ودیعت کی بدو سپارند ضایع نشود.

چنانست کی چون خدمتگاری برود، ماندگان او را نیکو دارند. من رفته و خلقی انبوه را — خرد و بزرگ، بیشتر ازان اطفال — بگذاشتم؛ در معنی ایشان اعتماد بر فضل ایزدیت، دیگر بر حسن رای سلطانی.

{۱۸} دانم کی حق [خدمت] من ضایع نگرداند و وصایت خداوند [سلطان] شهید — رحمه الله — در باب من فرونگذارد و ماندگان را نیکو دارند کی اگر تعهد مجلس عالی نباشد، پرده ایشان دریده شود؛ چه، حال دخل و خرج من پوشیده نبود. به حیل و نام و ننگ، روزگار می گذاشتم. عملی و سبوسی و کلوخی و غلامی داشتم کی ازان چاره نبود؛ اما در باطن چیزی نبودست و نیست.

{۱۹} و طمع دارم کی طوس به کسی ارزانی دارد از حشم کی خوب معامله و نیک سیرت باشد تا ان رعایا را نیک افتد. و ان سه چهار دیه کی منشور دارالخلافه [بدان ناطق است] امید دارم کی از مجلس عالی امضا افتد و به خادمزادگان ارزانی دارد. و دیگر انچ از حکم مشاهدت می کند، می گوید. [و به دوستان] استعانت می کند.

{۲۰} و این وصایت چنانک گفتم و نوشتم، نگاه دارد و نصیب ایزد وحده نگاه دارد و از میل و اعتراف [پرهیزد و این آیت] پیوسته پیش چشم و دل دارد: «و لیخش الذین [لو ترکوا] من خلفهم ذریة ضعافاً خافوا علیهم فلیتقوا الله و ليقولوا قولاً سدیداً» [النساء/۹] و ما را به دعا و صدقات یاد دارد — ان شاء الله تعالی —.

{۴} که بایمان از: در «ف» ناخوانا است || روا نه بینم: خ: روا ندارم || همی گویم کی ایزد: خ: همی گویم ایزد.

{۵} سلام علیهم اجمعین معترفم: خ: صلوات الله علیهم اجمعین معترفم چنانک آثار و اخبار آمدست مقرر. و رسالت جبریل علیه السلم بانیا علیهم السلم معترف || واجب دانم: خ: واجب دارم.



{۶} همگان: همگان || و دوستی: خ: و بر دوستی || خلفا راشدین: خ: خلفا الراشدین || یکسان دانم: خ: یکسان دارم || ایشان چنانک بر توالی نبشته اند: ف: ایشان کی بر قول شه اند [از «خ» تصحیح شد].

{۷} ازواج مصطفی را... نیکو دارم: خ: ازواج مصطفی را علیه السلم امهات مؤمنان شناسم و خیر نساء العالمین دانم و اهل بیت را رضوان الله علیهم اجمعین دوست دارم و در باب ایشان اعتقاد نیکو دارم و تقریبی شناسم به خدای تعالی.

{۸} و قرآن... متشابه: خ: و قرآن کلام ایزد جل و عز غیرمخلوق و به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه || و دیگر انبیا را مقرر: خ: و دیگر اسباب آن مقرر.

### اختلاف نسخه ها

{۱} الحسن بن علی: خ: ابوعلی الحسن بن علی بن اسحق [کامل تر است] || عقلی تمام: خ: عقل تمام || حالت جواز: خ: حال جواز || درستی اعتقاد: خ: اعتقاد درست.

{۲} همانی کی: خ: همان گویم که || بران بودست: ف: بران بودند [از «خ» تصحیح شد].

{۳} محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم: خ: و محمد را علیه السلام || رسول شناسم: خ: رسول امین شناسم || الی جمیع الخلائق: خ: بجمیع خلائق || خاتم انبیا دانم... علیهم اجمعین: خ: و خاتم انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و همه را.



{۹} بیامرزیده: خ: آمرزیده.

{۱۰} عدول از: خ: عدول آن || زنده باشم بدین: خ: زنده‌ام برین.

{۱۱} نفس واپسین: خ: نفس بازپسین || خللی رسد: خ: خللی باشد || وحده لا شریک له: خ: لا شریک له || این جملت: خ: این کلمت || خدای تعالی: خ: ایزد تعالی || ودیعت کی بدو: خ: ودیعت که بوی.

{۱۲} ان غرقه: خ: ان غرقه‌ام || انچ بیئی و بینه: خ: انچ بدان رهینه || و اگر گناه: خ: و اگرچه گناه || عفو بیشتر: خ: عفو وی بیشتر || اذا قدر عفا: خ: اذا قدر غفر [برتر می نماید].

{۱۳} شفاعتِ مصطفی: خ: شفاعتِ مصطفوی || امیدوارم: خ: او امید تمام دارم || برین جمله می‌روم: خ: برین جملت همی‌روم || فضل ایزد تعالی: خ: فضل ایزد جل و عز || مناهی و کبایر و صغایر تاییم: ف: مناهی صغیره باشم [متن از «خ»] || بر گذشتهها نادم: خ: بر گذشته نادم || اعتقاد درست کردم کی: ف: اعتقاد درست کی [متن از «خ»].

{۱۴} برادر خویش... ابن علی را: خ: برادر خویش خواجه فقیه را || کردم تا اندران... دنیاست: خ: کردم اندر انچ حطام دنیا بیست || مستحق: خ: مستحق || روا ندارد کی: خ: روا نبیند که || مادر اطفال را به شوی دهد: خ: و انچ از فرزندان اطفال مادر ایشان را به شوی دهد || بنزدیک: خ: نزدیک || تعلیم: خ: تعلّم || اجتهاد: خ: جدّ || وفاتِ ما به وی: خ: وفات ما بدو.

{۱۵} برسد و بگوید کی آن: رسد و بگوید که این || آثار مشهور است: خ: آثار مشهور || و اولیای... روا نداشتیم: خ: و اولیاء نعمت را بر من حق نعمت. هرگز خلافی نکرده‌ام و خیانتی روا نداشتیم || شفقتِ خدمتگاری: خ: شفقت و خدمتگاری || رعیت را آبادان: خ: رعیت آبادان || انصاف و امن بیاراستم

و: خ: انصاف و ایمنی گذاشتم || انچ کردم: خ: انچ کرده‌ام || رعیت بعد از: رعیت پس از.

{۱۶} چون تدبّر... منوط گردد: خ: چون تدبیر جهان بدیگری منوط گردد و || قیاس: ف: قعرس [از «خ»] تصحیح شد || پس از من... نتواند راند: خ: پس من، یک ماه شغل جهان بر نظام راست نتواند راندن. {۱۷} عمری: خ: عمر || بگذاشتم: خ: گذاشتم || ماندگان او را: خ: ماندگان را || خلقی انبوه را خرد: خ: خلائقی انبوه خرد || ایزد یست: خ: ایزد تعالی است || سلطانی: خ: سلطان.

{۱۸} ضایع نگرداند: خ: ضایع نکند || فرونگذارد... تعهد: خ: نگذارد چه اگر تعهد || شود چه... پوشیده نبود: خ: شود که حال و دخل من پوشیده نبودست || روزگار می‌گذاشتم: خ: روزگار همی‌گذاشته‌ام || عملی و... چاره نبود: خ: و بظاهر تجملی و ستوری و کلوخی و غلامی همی‌داشته‌ام که ازین چاره نبودست || باطن چیزی نبودست: خ: باطن من هیچ نبودست.

{۱۹} کی طوس: خ: کی اگر طوس || حشم کی... نیک‌سیرت: خ: حشم، به کسی دهد که نیک‌سیرت و خوب‌معاملت || منشور: خ: مشرو [از «خ»] تصحیح شد || و به خادم‌زادگان: خ: و بدین خادم‌زادگان || انچ از حکم... می‌گوید: خ: انچ می‌بیند، می‌گوید || استعانت می‌کند: خ: استعانت همی‌کند.

{۲۰} چنانک... نگاه دارد: خ: چنین که گفتم و نیشتم بپذیرد || میل و اعتراف: خ: زیغ و انحراف [برتر می‌نماید] || پیوسته: ف: نوشته [از «خ»] تصحیح شد || پیش چشم و دل دارد: خ: پیش چشم دارد || و ما را... یاد دارد: خ: و بدعا و صدقه یاد دارد || در «خ» پس از عبارت پایانی افزوده: الحمد لله و صلواته علی النبی محمد و آله الطاهرین و حسبنا الله وحده و نعم المعین.